



## نابرابری فرصت در کوچ تاریخ معاصر



شروین وکیلی  
جامعه‌شناس و استاد دانشگاه

اجتماعی بین این ۳ شاخه بوده‌اند. اتصال جریان چپ با بلوک جهانی مدعی «برابری» و تکرار کلیدوازه «برادری» میان انقلابیون مذهبی سال ۱۳۵۷ به قدر کافی نمایان است و هواداران آزادی نیز بیشتر خود را در جبهه پشتیبانان مردم‌سالاری و مخالفان بااستبداد تعریف کرده‌اند. شعار اصلی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ (استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی) تا حدودی، بیانی بومی از همین ۳ کلیدوازه بود. فرض بر این بود که نیروهای استعماری، علت اصلی نابرابری‌ها هستند و استقلال و رهایی از آنها، برابری را به دنبال خواهد آورد (رویکرد چپ)؛ خواست آزادی‌های مدنی و مردم‌سالاری سیاسی هم به قدر کافی بیانگر بودند (رویکرد لیبرال) و شکلی خاص از جمهوری با محوریت اسلام مورد نظر بود تا برادری و انسجام سنتی جامعه ایرانی را حفظ کند (رویکرد مذهبی).

حالا که قرن بیستم به سر آمده و بسیاری از حقایق پشت پرده نمایان شده است، خوب می‌دانیم که استفاده از این شعارها در میان کمونیست‌ها، فاشیست‌ها و لیبرال‌هایی که در جنگ دوم جهانی با هم جنگیدند و در جریان جنگ سرد با هم روبرو شدند، تا چه حدودی دستاویز منافع سیاسی بوده است. نابرابری در روسیه شوروی از بسیاری سویه‌ها شدیدتر و وقیحانه‌تر از چیزی بود که در کشورهای آزاد اروپایی می‌دیدیم و سرکوب آزادی در دوران مک‌کارتی با آنچه که در بسیاری از کشورهای کمونیست اروپای شرقی رایج بود، شباهتی داشت. به همین ترتیب جفت و بست‌ها و نقاط قوت و ضعف جریان‌های اجتماعی هوادار برابری، برادری و آزادی در جامعه ایرانی معاصر نیز طی این سال‌ها تا حدودی نمایان شده و مورد واکاوی قرار گرفته است. بر این مبنا می‌دانیم که شعار دادن درباره برابری یا آزادی کافی نیست و موضع افراد و نهادها درباره این مفاهیم با بازیابی راهبردهای عملیاتی‌شان برای استقرار این ارزش‌ها معلوم می‌شود و آن استقرار نیز باید با شاخص‌های جامعه‌شناسانه روشنی رسیدگی‌پذیر باشند.

۳. بررسی جامعه‌شناسانه حوزه تمدن ایرانی نشان

می‌دهد که امروز مردم کشورهای سه روزگاری ایران زمین نایمده می‌شود، در هر ۲ زمینه «جخت دستتایی به زندگی‌ای مطلوب» (برابری)، «دایره رهایی در کنش‌های مدنی و سیاسی» (آزادی) و «انسجام اجتماعی» (برادری)، به سطحی که در نظر بود، نرسیده‌اند. این وضع البته چندان غریب نیست، مخصوص اگر توجه داشته باشیم که با استثنای چشمگیر کشور ایران خودمان، کشورهای حوزه تمدن ایرانی، قرن بیستم را به صورت مستعمره روسیه و انگلیس آغاز کرده و آن را به صورت کشورهای اشغال شده به دست بلوک غرب پاروسیه به پایان می‌برند.

در این شرایط، این که نابرابری در جامعه ایرانی حضور دارد، چندان غریب نمی‌نماید. نابرابری را در ساده‌ترین حالت با مقایسه بالاترین و پایین‌ترین دهک درآمدی مشخص می‌کنند؛ یا «فاصله اقشار کم‌درآمد و ثروتمند از خط میانگین داری» را شاخص آن به شمار می‌آورند و آن را با اعدادی مانند «ضریب جینی» بیان می‌کنند.

همچنین پژوهش‌ها نشان می‌دهد که ۲ نوع نابرابری را می‌شود در سطح فردی و نهادی تعریف کرد؛ یکی تفاوت داری و درآمد و برخورداری را در افراد با هم مقایسه می‌کند و دیگری دسترسی به منابع را در زیرگروه‌های اجتماعی (شهرها و مناطق گوناگون، شهر در برابر روستا، اقلیت‌های دینی و قومی، بلوک‌های سیاسی) با هم می‌سنجد.

مرور تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد که نابرابری‌های میان افراد و نهادها در جامعه سنتی ایران وضع پایدار و به نسبت متعادلی داشته و این روند بعد از پایان عصر ناصری از حدود سال ۱۲۸۰ هجری خورشیدی دستخوش چرخشی شده است. یعنی هم‌زمان با ورود نهادهای مدرن به ایران زمین، شیوه‌های تولید و توزیع ثروت نیز دگرگون شده‌اند و منابع نوینی که تازه به این سپهر اجتماعی معرفی می‌شدند، طیف‌هایی خاص از مخاطبان و برخورداران را پیرامون خود ایجاد می‌کردند و به این ترتیب، شکلی یکسره‌نواز نابرابری را رقم می‌زدند. مرور زندگنامه افرادی مانند «عبدالله مستوفی» که در فاصله دوران

ناصری تا عصر پهلوی دوم زیسته‌اند، نشان می‌دهد که این نابرابری شکلی تازه و ناسازگار با بافت جا افتاده و مرسوم اجتماع ایرانی بوده است. از این رو از سویی ورود آن به میدان، همچون شوکی فرهنگی و اقتصادی ارزیابی می‌شده و از سوی دیگر آن بافت قدیمی را دگرگون ساخته و منسوخ می‌کرده است.

اگر نخستین موج ظهور نابرابری را پایان عصر ناصری و آغاز مشروطه بدانیم، دومین موج آن به دهه ۱۳۴۰ و ماجرای نفت مربوط می‌شود. درآمد نفت بسیار پیش از آن از حدود سال ۱۳۱۵ به عاملی تعیین‌کننده در توزیع ثروت تبدیل شده بود. اما بعد از بالا رفتن قیمت نفت و افزایش تولید ایران در اواخر دهه ۱۳۴۰ بود که ایران به معنای واقعی کلمه به کشوری ثروتمند تبدیل شد. این ثروت به هر صورت راه خود را تا طبقات فرودست نیز باز می‌کرد، اما انباشتی چشمگیر را در طبقات مسلط شهری نشان می‌داد که با وجود برخورداری از منابع چه از نظر سیاسی و چه اجتماعی تازه به دوران رسیده محسوب می‌شدند. سال‌های آغازین دهه ۱۳۵۰ در واقع دورانی بود که جامعه ایرانی با نوعی تازه از بحران اقتصادی روبه‌رو شد و این برای نخستین بار بحران مازاد منابع بود و نه کمبود آن. بحران‌های کمبود منابع را ایرانیان پیشتر در جریان موج‌های بیابایی قحطی، بارها و بارها آزموده بودند و ترندهایی کامیابش کار آمد را برای رویارویی با آن در آستین داشتند. اما بحران انباشت منابع و ورود ثروتی نفتی که در طبقات خاصی تمرکز می‌یافت، عاملی بود که نارضایتی اجتماعی را تشدید کرد و بعد از سقوط آن روند رشد اقتصادی در سال ۱۳۵۶، به شورش عمومی و انقلاب انجامید.

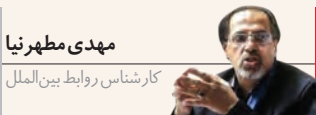
در سال‌های پس از انقلاب اسلامی الهگوایی نوظهور و تجربه ناشده از انباشتی مشابه از منابع را در طبقاتی به کلی نوبا شاهد هستیم و این در کنار بالاتر رفتن پیوسته بهای نفت و ثروتمند شدن دولت ایران، ابعادی تازه از نابرابری را رقم زده است. به شکلی که کم‌کم می‌شود از نابرابری ثروت در میان دولت در برابر ملت سخن گفت. دولت طی سال‌های اخیر با هر انگیزه و پشتوانه سیاسی که بدان نسبت دهیم، برای بازتوزیع ثروت میان طبقات فرودست تدبیرهایی اندیشیده و برخی را که جسورانه نیز می‌کرده، اجرا کرده است. اختصاص پاران به همه مردم یکی از آنهاست که گذشته از خام و ناسنجیده بودن تدوین و اجرایش در ایران، روی هم رفته یکی از ترندهای رهایی از نابرابری محسوب می‌شود و در ایران هم تا حدودی در این راستا تأثیر داشته است. طی سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۴، شرایط نابرابری کامیابش ثابت و متعادل بوده و پیشرفت‌هایی هم داشته است. به شکلی که فرودست‌ترین چارک درآمدی کشور حدود ۵۰ درصد درآمد ملی را دریافت می‌کرده‌اند و جمعیتی که درآمدی کمتر از یک دلار در روز دارند به‌تدریج از ۲۸/۹ درصد به ۱/۵ درصد کاهش یافته‌اند.

از سال ۱۳۸۴ تاکنون، سیاست‌های نامنتظره دولت آقای احمدی‌نژاد که با تقریباً ۱۰ برابر شدن بهای نفت هم‌زمان افتاد، از سویی، ثروتی باورنکردنی را به ایران سرازیر کرد و از سوی دیگر مسیر توزیع درست و اصولی آن را مسدود ساخت. به شکلی که این فرست تاریخ برای دستتایی به برابری اقتصادی و سرمایه‌گذاری در صنایع زیربنایی از دست رفت. ضریب جینی که در ۱۳۸۴ با ۲۸/۳ برابر بود، تا ۸ سال بعد به ۴۴/۵ بالغ شد که چشمگیر و نگران‌کننده است. در حدی که طبق برخی از آمارها، امروز ۴۰ درصد جمعیت کشورمان زیر خط جهانی فقر زندگی می‌کنند و این ۲۰ برابر درصدی است که در سال ۱۳۸۴ داشته‌ایم. این ۲۰ برابر شدن نسبت به‌سختی‌ها با توجه به ثروت نفتی هنگفتی که دقیقاً طی همین دوران می‌بایست نصیبشان می‌شده، شگفت‌انگیزی نمی‌آید.

دستایی به برابری یکی از شعارهای محبوب تمام دولت‌های دنیاست و تجربه نشان داده که عمل به آن از ابزار کردنش دشوارتر است. ریزه‌کاری‌های فراوانی در تدوین برنامه‌های دستتایی به برابری باید مورد توجه قرار گیرد که پرداختن به آنها وظیفه متخصصان و اقتصاددانان است، نه عوام مردم‌دوستان. این را می‌دانیم که نابرابری به هر صورت، حقیقتی اجتماعی است و در تمام جوامع با شدت‌های بیش یا کم وجود داشته و دارد. اما عادلانه بودن این نابرابری است که آن را توجیه‌پذیر و تحمل‌پذیر می‌سازد. یعنی وقتی «نابرابری در دستتایی به منابع» به‌طور طبیعی از «برابری در فرصت دسترسی به منابع» برخیزد، بازتابی از توانمندی و استعداد متفاوت افراد است و دادگرانه می‌نماید. اشکال اصلی نابرابری‌های اقتصادی امروزین، غیرعادلانه بودنشان است و همین است که این شاخص را به یکی از تهدیدهای بزرگ توسعه در جامعه مابدل ساخته است.

۱- این ضریب عددی بین صفر تا صد است که در آن صفر برابر برابری مطلق و صد با نابرابری مطلق همتاست.

## فضای طوفانی فرصت در ایران



مهدی مطهرنیا  
کارشناس روابط بین‌الملل

فرصت از نظر عمومی، مفهومی برون‌جغرافیایی است. به این معنا که وقتی از فرصت سخن می‌گوییم در واقع به جغرافیای برون‌مرکزی مرجع فرصت، اشاره داریم. وقتی می‌گوییم برای شخص الف فرصتی وجود دارد در واقع دنبال زمینه‌های مثبت در محیط پیرامونی او برای بهره‌برداری بهینه از امکانات موجود، در راستای رسیدن به هدف سخن گفته‌ایم. به بلور من قدرت، هم‌رازد فرصت در حوزه درون است. به این معنا که فرد الف باید از قدرت و توان بالا برای استفاده از فرصت‌ها برخوردار باشد. از این رو وقتی سخن بر سر نابرابری فرصت است در مرحله نخست باید واژه فرصت را تعریف کنیم. به مجموعه امکانات محیطی و پیرامونی که می‌تواند تسهیل‌گر و تسریع‌کننده روند تعریف شده حرکت برای رسیدن به هدف باشد را می‌توان فرصت نامید. حال سخن آن است که آیا برابری فرصت‌ها وجود دارد؟ آیا در جامعه ما همگان دارای فرصت‌های یکسان هستند؟ به نظر می‌رسد پاسخ مثبت به این معنا زمان‌گرایانه است. البته، به همان اندازه مطلق‌نگری منفی غیرمنصفانه قلمداد می‌شود. البته در پاسخ به این سوال که آیا در جامعه ایران با نابرابری فرصت‌ها مواجه هستیم باید گزینش‌هایی را انتخاب کنیم. اما دلیل

**اثبات نابرابری فرصت کار آسانی نیست اما مردم این نابرابری را حس می‌کنند. آنها در محاوره روزانه خود رسیدن به هر شغلی را منوط به داشتن بند «پ» می‌دانند (همان بند مشهور پارتنی). بنابراین در مورد مسأله اشتغال فرصت برابری وجود ندارد. حال باید گفت: آیا می‌توان در جامعه به‌طور مثال از واژه نابرابری فرصت‌ها صحبت کرد؟ این مسأله به موضوع خاص در موقعیت خاص و در یک زمان خاص بستگی دارد. پاسخ به این پرسش به این سه مولفه بازمی‌گردد. من نام این موضوع را فضای فرصت‌ها گذاشتم. فضای فرصت‌ها در ایران بسیار طوفانی است و رنگ به رنگ می‌شود. در جوامع توسعه‌یافته جامعه بر حول محور قانون حرکت می‌کند. بنابراین قانون گذارهای حقوقی را برای تقسیم عادلانه فرصت‌ها پدید می‌آورد. هرچه جامعه قانونمندتر باشد بدرجهت معیارهای قانونی عادلانه‌تری را نصیب جامعه تحت نظارت خود می‌کند. از سوی دیگر در جامعه‌ای که قانون زیر پا گذاشته شود و به جایی حکومت قانون، عمل کند، نابرابری فرصت‌ها بیشتر بروز می‌کند. به گونه‌ای که در سلسله‌مراتب نمایان قدرت مرجع فرصت عقب جمعی رفته در قانون نیست بلکه شخصی این کار را انجام می‌دهد. این شخص در جایگاه فرادستی خود مقسم فرصت‌ها خواهد بود. طبیعتاً شخص فراتر از قانون، فرصت‌آفرینی‌های متفاوتی براساس معیارهای شخصی ایجاد می‌کند. در هیچ جای جهان، فرصت برابر و مطلق‌نگری در باب هر چیزی به‌ویژه فرصت امری آمانگرایانه است اما در یک نگرش تطبیقی به راحتی می‌توان ادعان داشت که نابرابری فرصت‌ها در یک جامعه قانونمند بیش از یک جامعه بی‌قانون متکی بر سلسله‌مراتب نمایان قدرت حاصل می‌شود.**



عکس خبرنگار ایرانی

ادامه از صفحه ۹

## وقتی که پول حرف اول و آخر امری زند

دریافت پول بیشتر امکانات بیشتری در اختیار دانش‌آموزان قرار می‌دهند. در واقع صنعت آموزش امروز در ایران به صنعت سودآور و پولساز بدل شده است که نابرابری‌ها را در این حوزه بازتولید می‌کند. به همین شکل در دیگر حوزه‌ها هم مثل فرصت‌های شغلی شاهد «خاص‌گرینی» به‌جای «شایسته‌سالاری» هستیم؛ امیدوارم سازوکاری در پیش بگیریم که در جهت رفع یا دست‌کم تعدیل نابرابری‌های گام‌هایی برداشته شود.

در دیگر حوزه‌ها هم این تبعیض و نابرابری فرصت‌ها به وضوح دیده می‌شود که در کل به واسطه پول و رابطه صورت می‌گیرد. مثلاً در حوزه آموزش و پرورش شاهد هستیم که فرصت‌ها در اختیار کسانی است که تمکن مالی بیشتر دارند، مدارس پیشرفته‌تر و کیفیت آموزش بهتر در اختیار گروه‌های مرفه جامعه است و متأسفانه در شرایط فعلی رشد بی‌رویه و قارچ‌گونه این محیط‌های آموزشی را می‌بینیم که به واسطه

بعد از حادثه اسیدپاشی در اصفهان وقتی عامل این جنایت بعد از مدتی دستگیر نشد، باید رئیس پلیس، استاندار و مسئولان مرتبط با آن، استعفا می‌دادند یا ریاست جمهوری‌اش در اسناد شهرداری یک بلیت بین‌شهری پیدا شد که توسط شهرداری برای همسر شهیار خریداری شده بود. بعد از مشخص شدن این موضوع گمراه‌نندگان برای شهیار خریدند که ۳ ماه از این مجازات را رئیس جمهوری بعدی بخشید ولی او ۳ ماه برای یک بلیت که از بودجه شهومی (بیت‌المالی) که ما در ایران می‌گوییم) خریداری شده بود، به زنان افتاد. ولی در کشور ما میلیون‌ها تومان پول، از کارمند اداره گرفته تا مدیران، صرف هزینه‌های شخصی می‌شود و هیچ‌کسی هم ظاهراً نمی‌گوید که این پول را چه کار کرده‌اید، حداقل در دولت قبل بخشی از این موارد اثبات شد.

اگر برابری فرصت‌ها و شایسته‌سالاری وجود داشت،

به خود را بر دوش بکشند. با این حال در شرایط فعلی تهران مرکز توجه و تمرکز فرصت‌هاست. به همین دلیل معتمد، در واقع چیزی به‌عنوان برابری فرصت‌ها نداریم. اگر شایسته‌سالاری و امکان برخورداری از فرصت‌های برابر در کشور وجود داشت، این رویه وجود نداشت. رئیس جمهوری کاری کند و رئیس جمهوری بعدی وقتی بر سر کار آمد، همه چیز را بهم بریزد و بخواهد از نومه‌چیز را بسازد.

این که چرا برابری فرصت نداریم، می‌تواند این دلیل را داشته باشد که سیستم مدیریتی ما، براساس ضوابط و قوانین نیست؛ در کشوری که بسیاری از نهادها یا سازمان‌ها، به موازات هم کار می‌کنند و وظیفه‌شان به‌طور دقیق مشخص نیست، نمی‌تواند برخی از آنها، دست‌فروشی می‌کنند. اگر برابری فرصت‌ها وجود داشت، این افراد مجبور نمی‌شدند برای اندکی درآمد، بار سنگین مهاجرت با همه مشکلات مربوط

ادامه از ۹